

پذیرش قطع نامه ۵۹۸ و مرثده ظهور

خاطرات آزاده سرافراز حبیب الله معصوم

در دهه آخر تیرماه سال ۱۳۶۷، در کمپ هفت، در گرمای شدید تابستان عراق و نبود هرگونه وسایل خنک کننده و قطع مکرر و طولانی آب، روزگار را به سختی می گذراندیم.

در نیمه یکی از همان شبها، همگی با صدای تیراندازی از خواب پریدیم. ابتدا تصور کردیم مسأله ای مثل قتل عام اسرا در پیش است، اما به زودی متوجه شدیم که شادمانی و پایکوبی عراقی ها، به خاطر پذیرش قطع نامه ۵۹۸ از سوی ایران است.

✽

بلندگوها روشن شده بودند و مرتب، سخن امام را که هنگام پذیرش قطع نامه گفته بود: من جام زهر را نوشیدم؛ به عربی پخش می کردند.

بچه ها دچار بهت شده بودند. بعضی ها با صدای بلند گریه می کردند. یکی از بچه های پاسدار با صدای بلند می گفت: پس شهیدان چه؟!

خودم را به او رساندم. او را به خوبی می شناختم. انسانی پاک و باصفا بود. به او گفتم: برادرم! فراموش کن. امام، قطع نامه را قبول کرد. یک سرباز ولایت، فقط تابع است. چند نفر دیگر را هم به همین ترتیب توجیه کردم، تا این که شب فردای پذیرش قطع نامه، رؤیایی عجیب دیدم.

در عالم رؤیا دیدم که همه به دیدار امام خمینی رفته بودیم. محل دیدارمان یک سالن آمفی تئاتر بود. امام، بالای سن، بر روی صندلی نشسته بود و حاج احمد آقا هم، کنار ایشان ایستاده بود. ما در تاریکی بودیم و پروژکتورها، روی سن را روشن کرده بودند. امام، به واسطه پذیرش قطع نامه، متأثر بود و حالتی غم زده داشت. در همین حین، ناگهان دستمالی از جیب درآورد و شروع کرد به گریه کردن. امام، بی نهایت حزن آلود گریه می کرد و شانه های مبارکش به شدت تکان می خورد. اشک در پهنای صورت امام جاری بود و از زیر دستمال سرازیر می شد. گریه امام به طول انجامید، اما بالاخره، آن گریه عجیب تمام شد. امام، دستمال را از مقابل چشم های مبارکش برداشت و حالت عادی به خود گرفت. بعد، دست در قبایش کرد و یک نامه بلندبالا درآورد و با حالتی حماسی و شورانگیز، شروع به خواندن نامه کرد... لب های مبارک امام با سرعت به هم می خورد و نامه را قرائت می کرد.

من در عالم خواب، صدای امام را نمی شنیدم، اما به خوبی می دانستم که امام، نتایج جنگ هشت ساله را برمی شمرد. صورت امام، لحظه به لحظه برافروخته تر و نورانی تر می شد؛ به طوری که کم کم، هاله ای از نور، تمام صورت امام را فراگرفت.

در عالم خواب، برای من معلوم بود که نتیجه دفاع مقدس ما و پذیرش قطع نامه، همانا زمینه سازی ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه و بلکه ظهور عاجل حضرت است.

✽

از خواب برخاستم و با عزمی راسخ، در بین بچه ها، به دفاع از عملکرد نظام در قبول قطع نامه و اهمیت ولایت پذیری پرداختم.

بعد از آزادی هم، مواقعی که انقلاب، آماج حملات دشمن بیرونی، از طریق پایگاه های داخلی اش قرار می گرفت، همیشه با آرامش به رفقا می گفتم: نگران نباشید،

اشک در پهنای صورت امام جاری بود و از زیر دستمال سرازیر می شد. گریه امام به طول انجامید، اما بالاخره، آن گریه عجیب تمام شد. امام، دستمال را از مقابل چشم های مبارکش برداشت و حالت عادی به خود گرفت. بعد، دست در قبایش کرد و یک نامه بلندبالا درآورد و با حالتی حماسی و شورانگیز، شروع به خواندن نامه کرد...

